

زرد روئی کشد و قطره بارانی نیست	کِشت امید مرا بین که به صحرای فراق
ابر غم هست ولی دیده گریانی نیست	در طالع عمر مرا اختر تابانی نیست
تا نگوئی بجز آن زلف پریشانی نیست	در غمت خاطر مجموع پریشان کردم
در همه باغ دگر سرو خرامانی نیست	مرغ سرگشته آمال کجا لانه کند
جان چه کار آیدم امروز که جانانی نیست	جان نثار قدمش خواستم از ره نرسید

هوشمند فتح اعظم _ پیام بهائی شماره ۲۰۴ ص ۲۶

برنامه احتفال ليله صعود حضرت عبدالبها

۱. مناجات شروع از آثار حضرت عبدالبهاء جَلَّ ذِكْرُهُ الاعلی
۲. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لَه الفداء
۳. در آغاز قرن بیستم
۴. بعضی از حالات و رفتارهای حضرت عبدالبهاء
۵. خاطراتی از آلن براون درباره حضرت عبدالبهاء
۶. شعر (عهد نور، عهد بهاء)
۷. تنفس
۸. مناجات از آثار حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاه
۹. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جَلَّ کَبَرِیَّائُهُ
۱۰. نهایت کمال انسان
۱۱. یادداشتهای ادوارد براون درباره حضرت عبدالبهاء
۱۲. بر اثر اقدام او

۱۳. تنفس

۱۴. آیا احباء قلب مرا مسرور نمی دارند؟

۱۵. شرح صعود مبارک (قسمت اول)

۱۶. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا له الفداء

۱۷. شرح صعود مبارک (قسمت دوم)

۱۸. تلاوت زیارتنامه مبارک (راس ساعت ۱ بامداد)

۱۹. مناجات خاتمه از آثار حضرت ولی عزیز امرالله

راهنمای ناظمین

عزیزان دل و جان الله ابهی

ضمن آرزوی توفیق روز افزون از ساحت جمال اقدس ابهی برای شما همکاران گرامی و برنامه احتفال ليله صعود حضرت عبدالبهاء تقدیم می گردد. لطفاً به نکات ذیل در حین اجرای برنامه ها توجه شو:

۱. پیشنهاد میگردد سرود "دستم بگیر عبدالبهاء" (در صورت تمایل جمع و اقتضای وقت) از نوار شماره ۱۱۷ در برنامه ها مورد استفاده قرار گیرد.

۲. در صورت وجود وقت اضافه و صلاحدید شما در فواصل اجرای برنامه ها می توانید حکایات ذیل را برای عزیزان نقل فرمائید:

• ثبوت و استقامت در مشکلات

۲۵ جولای ۱۹۱۵ - از جمله بیانات مبارکه این بود که وقتی که ما را به حيفا آوردند به یک اطاق کوچکی به عکا بردند. به عکا که رسیدیم در دروازه عسکر صف بسته از یمین و یسار و هر یکی را به دو سرباز و به اینطور ما را به قلعه بردند و در را بر ما بستند. نه شامی بود و نه آب. تا صبح ملاحظه کردیم دیدیم و همینطور ی که در الواح الهی نازل و

واقعاً صوت بوم بود که از در و دیوار مسموع می شد . بلی صبح آمدند گفتند که کسی نمی شود از این قلعه پایین بیاید . چهار نفر با عسکر بروند به بازار ، هر چه نان و آبی می خواهند بگیرند . اینها نباید با کسی صحبت کنند . نباید با کسی آمیزش نمایند ، فقط نان و آب بخرند . در ایام مصائب و بلایای شدید و وقتی که انسان ثابت باشد یک نوع روحانیتی دیگر از برای او روی میدهد ، یک حالت دیگری ، یک حالت انقطاعی دست می دهد . خیلی حالت خوشی است . اما اگر چنانچه تزلزل باشد ، برایش بد است . بسیار بد است . یعنی وصف ندارد . چقدر یاس بد است . مغلوب می شود ، حوصله اش تنگ می شود ، هر دقیقه برایش هزار سال می گذرد و اما اگر ثابت باشد ، مطمئن باشد ، بسیار حالت خوشی است . یعنی حالتی برای انسان می آورد که در واقع در زمین نیست ، در ملاء اعلی است .

پیام بهائی شماره ۲۵۱ ص ۸

• تاثیرات درد و رنج در ترقیات روحانی

روز دهم اکتبر ، حضرت عبدالبهاء در سان فرانسیسکو به ملاقات چارلز تینسلی رفتند . او سیاه پوستی بود که مدتی مدید به علت شکستگی پا ملازم بستر بود . آقای تینسلی گفت : " صبر و قرار ندارم ، می خواهم زودتر بلند شوم ، بیرون بروم و فعالیت امری را دوباره شروع کنم . " حضرت مولی الوری به او فرمودند : " شما نباید غمگین باشید . این درد و رنج باعث تقویت روحانی شما خواهد شد ... شما خیلی برای من عزیز هستید . داستانی برای شما تعریف کنم : یکی از حکام می خواست یکی از رعایا را به مقامی عالی منصوب کند . پس ، برای این که او را تعلیم نماید ، او را به زندان انداخت و ترتیبی داد که خیلی رنج ببرد و سختی بکشد . شخص مزبور خیلی از این کار تعجب کرد ، چون انتظار لطف و عنایت بسیار داشت . حاکم او را از زندان بیرون آورد و امر کرد چوبکاری کنند . این کار باعث حیرت مرد شد ، چون فکر می کرد حاکم خیلی او را دوست دارد . بعد از این او را بر سر دار کرد تا نزدیک به مردن رسید . بعد از آن که حالش بهتر شد از حاکم پرسید ، " اگر مرا دوست داری ، چرا این بلاها را سر من آوردی ؟ " حاکم جواب داد ، " مایلم تو را به مقام صدر اعظمی منصوب کنم . حال که این فشارها و سختی ها را گذراندی و تحمل کردی ، برای این کار مناسب تر هستی . مایلم تو خودت بدانی که این سختی ها چیستند و تحمل آنها چقدر

مشکل است . وقتی که مجبوری تنبیه کنی , می دانی که موقع تنبیه شدن انسان چه احساسی دارد . من تو را دوست دارم و مایلیم کامل و بدون نقص باشی ."

بعد حضرت عبدالبهاء به چارلز فرمودند : " همین نکته در مورد شما هم مصداق دارد . بعد از این درد و رنج به بلوغ خواهید رسید . خداوند گاهی اوقات ما را به رنج و تعب می افکند و ناراحتی های بسیاری برای ما فراهم می آورد تا در امر او قوی و نیرومند شویم . شما به زودی شفا خواهید یافت و از لحاظ روحانی به مراتب قوی تر از قبل خواهید شد . برای خدا فعالیت خواهی کرد و پیام مبارک را به بسیاری از نفوس ابلاغ خواهی نمود . " (ترجمه)

خاطراتی از حضرت عبدالبهاء _ گرد آوری و تنظیم رامونا آلن براون _ ص ۴۲ و ۴۳

۳. لطفاً ترتیبی از لحاظ تنظیم وقت اتخاذ گردد که برنامه های ۱۵, ۱۶ و ۱۷ پشت سر هم و قبل از تلاوت زیارتنامه مبارکه در جمع خوانده شود.

۱. مناجات از آثار حضرت عبدالبهاء جلّ ذکره الاعلی

الله ابهی

ای پروردگار مهربان این حزب مظلومان پریشان تواند و این جمع , آشفته گان تو . عاشق روی تواند و پریشان موی تو و عاکف کوی تو و دل داده خوی تو عنایتی کن و موهبتی بخش , مرحمتی فرما , تا به آنچه رضای توست , قیام نمائیم و به آنچه مغناطیس عنایت است , منجذب گردیم . ای یزدان , غفران فرما . ای ربّ مهربان , احسان مبذول کن . هستی رایگان بخشیدی , به بخشش بی پایان شایان نما . قوی مرحمت نمودی , از هوی محفوظ دار . ارکان عنایت کردی , به اعمال نیکان موفّق کن . دل عنایت نمودی , از عالم گل برهان و به محبت دمساز کن .

والبهاء علیکم . ع ع

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۵ ص ۲۲۶

۲. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا له الفداء

این عبد را تو می دانی که از بدایت امر، شب و روز فکری جز به قدر وُسع و عجز خویش در خدمت به امرالله نداشتم و دمی نیاسودم و شبی نیارمیدم . هیچ شامی آرام نداشتم و هیچ بامدادی راحت فؤاد نیافتم . در جمیع احیان در جوش و خروش و تعب بودم و در کلّ اوقات در مشقّت و زحمت و حال نیز شب و روز در زحمت بی نهایت بسر می برم و در مشقّت جان و وجدان، روز، شب می کنم و در کلّ احیان ، متضرّع به ملکوت ابهی هستم که به زودی ترک این قالب بالی ضعیف نمایم و به آستان مقدّس ملکوت توجّه کنم و به هیچ وجه از نفسی گله ندارم و از کسی دادرسی نطلبم . این چند روز را به خدمت عتبه مقدّسه مشغولم و جز اعلاء کلمه الهیه شب و روز مشغولیّتی نخواهم . جمیع اوراد و اذکار را فراموش نمودم و ورد واحد را ذکر مستمر نمودم و آن نشر نفحات الله و تشویق و تحریص بر اعلاء کلمه الله است . ادّعای مقامی ندارم و مدّعی رتبه ای نیستم . یک عبد مبتهلم و یک بنده متضرّع .

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۵ ص ۲۰۸

در آغاز قرن بیستم، در چنین چشم اندازی که هم از اعتماد کاذب و هم از ناامیدی کامل، هم از روشنایی دانش و هم از تاریکی روحانی مرگب بود، هیکل تابناک عبدالبهاء درخشیدن گرفت. راهی که آن بزرگوار را به این مقطع اساسی در تاریخ بشری آورده بود بسی دراز بود. پنجاه سالش در تبعید و زندان و محرومیت گذشت و دمی راحت و آسایش نیافت. این راه دور و دراز را طی نمود تا در میان آشنا و بیگانه برخیزد و ندا نماید که دوره تاسیس صلح جهانی و عدالت عمومی که در طی قرون و اعصار آتش امید را در دل آدمیان برافروخته بود فرا رسیده است و اعلان فرمود که در این "قرن انوار" وحدت بین مردم جهان حاصل شدنی است... حضرت بهاءالله با امتناع از اینکه بازیچه سیاست مقامات عثمانی باشد به تبعید و زندان گرفتار شد و حضرت عبدالبهاء را به نمایندگی و تمثیت امور خویش مامور فرمود و یکی از جنبه های ماموریتش ارتباط با کارمندان محلی و ایالتی حکومت عثمانی بود که همه آنها برای حل مشکلاتشان دست به دامن ایشان می شدند و به مشورت می پرداختند. با این احوال مشکلات ایران نیز از نظر مبارکش به دور نماند. از جمله در سال ۱۸۷۵ به دستور حضرت بهاءالله کتابی به قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به رؤسا و مردم ایران به نام رساله مدنیّه نوشته شد که در آن اصول روحانیه ای را که باید راهنمای تجدید بنای جامعه ایران در این عصر رشد و ترقی گردد بیان می دارد. در آغاز این رساله حضرت عبدالبهاء از مردم ایران دعوت فرمود که در تاریخ گذشته تفحص کنند و کلید ترقی اجتماعی را در آن تفحص و تحقیق جویند. از جمله می فرمایند:

"ملاحظه نمایید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلفه متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است. هر طایفه و قبیله ای که در این بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سائر قبائل و ملل پیشترند. عزّت و سعادت هر ملّتی در آن است که از افق معارف چون شمس مشرق گردند. هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟"

رساله مدنیّه طلیعه و نمونه ای از راهنماییهایی بود که در سالهای بعد مکرراً از قلم حضرت عبدالبهاء جاری می شد. بهائیان که از ضایعه صعود حضرت بهاءالله لطمه شدید دیدند با وصول الواحی که چون سیل از قلم حضرت عبدالبهاء جاری می شد، جانی تازه یافتند. آن الواح که غذای روح آن نیازمندان مشتاق بود، راهنماییهایشان میکرد تا

بتوانند در بحبوحه اضطراباتی که اساس نظم و اراده موجود را در وطنشان متزلزل می ساخت محفوظ مانند و از آن ورطه به سلامت بیرون جهند . این مکاتبات که حتی به کوچکترین دهکده ها در سراسر ایران می رسید در جواب عرائض افراد بی شماری از اهل بهاء بود که به پرسش هایشان پاسخ می گفت ، تشویقشان می کرد ، راهگشایشان می شد و اطمینانشان می بخشید...

بلا انقطاع هر روز و هر ماه حضرت عبدالبهاء در تبعیدگاه دور دستش با آنکه مبتلا به آزار دشمنان بود نه تنها جامعه بهائیان ایران را به بسط و انتشار کشانید ، بلکه در ایشان وجدان حیات اجتماعی را بیدار نمود که نتیجه اش این شد که در کشور کوچکی ، فرهنگی را به وجود آورد که در هیچ جای عالم کسی نظیرش را ندیده و نشناخته بود . قرن ما با تمام اضطراباتش و با همه ادعاهای پر طمطراقش که لافِ خَلقِ نظم جدید می زند ، هرگز نتوانسته است مثالی به دست بدهد که چگونه قدرتِ کلامِ یک فردِ واحدِ فرید می تواند جامعه ای ممتاز و موفق به وجود آورد که بِالمال دامنۀ خدماتش به سراسر عالم گسترده شود ... تمام این پیشرفتهای اجتماعی ، اداری و انتفاعی علمی مرهونِ تحوّل معنوی و اخلاقی بود که در میان جامعه بهائیان شکل می گرفت و آنان را حتی نزد دشمنان ، ممتاز و محلّ اعتمادشان می ساخت . این تغییرات و تحولاتِ مهمّی که به این زودی قسمتی از مردم ایران را از اکثریتِ مخالفشان متمایز ساخت خود دلیل و نماینده نیروهای معنوی بود که سرچشمه اش عهد و میثاقی است که حضرت بهاءالله از پیروانش گرفت و بعد از خود ، قیادتِ آئینش را به حضرت عبدالبهاء مرکزِ میثاق سپرد .

قرن انوار صفحات ۷ تا ۱۰

۴. بعضی از حالات و رفتارهای حضرت عبدالبهاء در عکا

حضرت عبدالبهاء در همه چیز ساده و بی آرایش بودند همیشه قبا را از پارچه سفید عادی که مردم از آن پیراهن می پوشند، درست می کردند و لباده نازک ساده نیز از روی او می پوشیدند. اگر چه عباها و قباها و البسه قیمتی از هر طرف بهائیان می فرستادند ولی ایشان یک دفعه پوشیده، به دیگران می بخشیدند و خوراک ساده و لباس ساده داشتند. بسیار دیر متغیر می شدند. شکوه از مصیبات وارده نمی نمودند و در حال فرح و خوشی و بلا و مصیبت در یک حال بودند، بلکه در حال بلا بیشتر فرحناک و افروخته بودند. تا خودشان نمی فرمودند فرح و حزن ایشان را فهمیدن مشکل بود. در راه رفتن بسیار سنگین و قدمهای وسیع برمی داشتند. همیشه حرکت و راه رفتن ایشان یک نوع بود.

ابداً شتاب و عجله در ایشان دیده نمی شد و تمام کارها در تحت ترتیب و نظم، حتی به نظم مسافرخانه و ترتیب خانواده و در خانه مبارک، خودشان خصوصاً رسیدگی می فرمودند. تمامی حق و حساب مصارف را خودشان می رسیدند. اعراب عکا و خارج هر نوع دردی و مصیبتی و شکایتی و احتیاجی داشتند به حضور مبارک می آوردند، ایشان مانند پدر مهربان همه آنها را نوازش فرموده، هر یک را به نوعی راضی می فرمودند. هفته ای یک دفعه فقرای عکا دم درب خانه مبارک جمع شده و آن حضرت بیرون آمده حتی اغلب ایشان را شخصاً می شناختند، بیرون تشریف آورده، از هر یک به نوعی تفقد فرموده، وجهی می دادند. بعضی از بچه های فقرا را که در بغل مادرشان بوده، می گرفتند، مانند پدری که با اولاد خود بازی می کند با آنها بازی می کردند و روی آنها را می بوسیدند. تمام فقرای آن ولایت از آن در خانه کرم نصیبی داشتند. در خدمت دوست ص ۳۳۴

۹. لوح حضرت عبدالبهاء جَلَّ کبریائُه

از بلایا و مصائب من آه و فغان نموده بودی و فریاد تاثر و تحسّر کرده بودی من از بدو طفولیت از پستان بلایا شیر خوردم و تا به این درجه از حیات رسیدم روزی راحت و آسایش ندیدم. لهذا به محنت خو کرده ام و با بلا انس گرفته ام. لهذا از مصائب و بلایای من محزون مباش بلکه مسرور شو و ممنون گرد، که ایّام من پر سعادت است و حیات من محصور در تحمّل بلایا در سبیل حضرت احدیت. ولی این ایّام، بلایا قدری تخفیف یافته...

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۵ ص ۱

۵. خاطراتی از آلن براون درباره حضرت عبدالبهاء

در اواخر دوران سفر هیکل مبارک به کالیفرنیا، گاهی اوقات به نظر می رسید که ایشان به علت بی توجهی و عدم اجابت کثیری از نفوس به صلای ایشان به عالم بشری و عدم اقبال مردم به تعالیم متعالی حضرت بهاءالله سخت افسرده و اندوهگین می شدند. لوا به من گفت وقتی که شنید حضرت مولی الوری زیارتنامه را زیارت می کردند، و به این قسمت رسیدند که، "فَيَا اَلِهٰی وَ مَحْبُوْبِیْ فَارْسِلْ اِلَیَّ ... نَفْحَاتِ قَدَسٍ اَلطَّافِکَ لِتَجْذِبَنِیْ عَنْ نَفْسِیْ وَ عَنِ الدُّنْیَا ... " به نظر می رسید که ملتسمانه از حضرت بهاءالله تقاضا می کنند که ایشان را از این عالم خلاصی بخشند. از این ندای حزین مبارک قلب لوا شکست و او مدتی گریست. روز ۲۹ نوامبر ۱۹۲۱، با دختر کوچکم و پسر در طول یک راه روستایی نزدیک خانه در برکلی قدم می زدیم باربارا ناگهان ایستاد و گفت، "مامان نگاه کن حضرت عبدالبهاء با پدر در جلوی ما دارند قدم می زنند" گفتم، "فکر می کنم اشتباه می کنی." گفت، "نه، نه، حضرت عبدالبهاء با پدر شما جلوی ما دارند راه می روند." بعد برای او توضیح دادم که حضرت مولی الوری در این دنیا، در حیف هستند و ولی پدر من در دنیای دیگر است، پس او نمی تواند آنها را با هم ببیند. اما او اصرار داشت که آنها در جلوی ما، بازو در بازوی هم دارند راه می روند. من دیگر چیزی نگفتم. روز بعد، از الا کوپر نامه ای رسید و خبر دهشتناک واصل شد که مولای محبوب ما، حضرت عبدالبهاء روز ۲۸ نوامبر به ملکوت ابهی پرواز کرده اند. از میان ما، نفوسی که از موهبت عنایات ایشان برخوردار شده بودند، در مقابل ایشان ایستاده و در آن دیدگان ملکوتی نگاه کرده بودند، و از افتخار وصول هدایات مبارک در طول سالها بهره مند بودند، از وصول این خبر دلشان شکست و روحشان قرین غم و اندوه شد. در اثر فرقت از مولای محبوب، ارواح محزون، نفوس دلخون، قلبها افسرده، و جانها از غم آکنده بود. بعد متوجه شدیم که ایشان بالاخره به نهایت آمال قلبی خویش، یعنی وصول به ملکوت الهی، نائل شده بودند. ایشان از بار سنگین آلامی که عمری بر دوش کشیدند، آسوده شدند، لذا دانستیم که باید مسرور باشیم، باید محبور باشیم. کمتر از شش ماه قبل از صعود، طلعت میثاق این مناجات را به افتخار یکی از منسوبین حضرت باب نازل فرمودند، "رَبِّ رَبِّ عَجَلْ فِی عُرُوْجِیْ اِلَی عَتَبَتِکَ الْعِلَیَا ... وَ وَفُوْدِیْ عَلٰی بَابِ فَضْلِکَ فِی جَوَارِ رَحْمَتِکَ الْکُبْرِی" خاطراتی از حضرت عبدالبهاء - گردآوری و تنظیم رامونا آلن براون ص ۸۵ و ۸۶

۶. عهد نور عهد بهاء

برگ ها با خورشید

ساقه با برگ لطیف

ریشه با ساقه ناز

خاک با ریشه و آوند ظریف

عاشقان با معشوق

و من و ما با تو

عهد و پیمان بستیم.

عهد نور عهد بهاء

با تو ای عبد بهاء

هست آواز تو در گوش هنوز

گرچه دیر است که خاموش شدی

و در آن ليله ليلاي فراق

پر گشودی سوی درگاه پدر

نه شد آواز تو در دل خاموش

نه فراموش شدی

یاد آن وجه صیحت با ماست

هر نفس در دل ما

شور آواز تو گرم غوغاست

عهد بستیم که آواز تو را

برسانیم به هر گوش که پروای شنیدن دارد

شاید آن کس که شنید

دل ننهد بر آن ، دل بر آن بگشاید

بگذارد جام خالی دلش

از حقیقت سرشار ، از محبت لبریز هدیه دوست شود .

مهرزاد پاینده

۸. مناجات از حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه

این عبد سلطنت عزّت ابدیّه را به این عبودیت صمیمه تبدیل ننمایم و سریر اثر را به این حصیر حقیر مبادله ننمایم این حضيض ادنی را به اوج اعلی تحویل نجویم راه بندگی پویم و اسرار عبودیت گویم در دامن کبریاء درآویزم و اشک حسرت ریزم و عجز و نیاز آرم که : ای دلبر یکتایم و خداوند بی همتایم قوّت و قدرتی بخش و تاب و توانی عطا فرما قُوی را نیروی ملا اعلی بخش و اعضاء را تایید ملکوت ابهی جوارح را سوانح غیبی ده و ارکان را لوائح ملکوتی فرما تا بر عبودیت جمال احدیت چنان که لایق و سزاوار موید گردم و بر بندگی آستان مقدست چنان که باید و شاید موفق شوم . ای محیط ، در بسیط فقر و فنا راه ده ، ای مهیمن در خلوتکده محو و هباء مسکن بخش ، خاک ره دوستان کن و غبار آستان فرما عبودیت ملکوتی بخش که فوق توانائی بشری است ورقیت ناسوتی ده که آنزل مراتب بندگی است . توئی قوی و قدیر، توئی مقتدر و بی نظیر . مکاتیب عبدالبهاء جلد ۴ ص ۲

ای احبّا وقتی می آید که از بین شما مفارقت می کنم . آنچه باید بکنم کرده ام . تا اندازه ای که قوّه داشتم به امر حضرت بهاءالله خدمت کردم . شب و روز در مدّت حیات , آرام نگرفتم .

بی نهایت آرزومندم بینم احبّای عزیز مسؤولیت امر مبارک را به عهده می گیرند . هنگام ندا به ملکوت ابهی است . امروز روز روح و ریحان احبّاءالله است . تمام قوای جسمانی خود را صرف نموده ام و روح حیات من بشارت وحدت اهل بهاء است . آذان خود را به خاور و باختر , به جنوب و شمال متوجّه داشته ام تا از آهنگ محبّت و الفتی که در مجامع احبّاء بلند می شود , لذّت برم ایّام حیات من معدود است و دیگر سُروری از برای من نمانده . خیلی آرزو دارم بینم احبّاء مانند سلسله لئالی درخشنده و نجوم منیر و اشعه ساطعه شمس و غزالان یک مرغزار متحد گردند . عندلیب غیبی از برای آنها مُتَغَنّی است , گوش دهند . طیر بهشتی مُتَرَنّم است , از آن غفلت ننمایند . ندای ابهی بلند است , به استماع بشتابند . منادی میثاق دعوت می کند , اطاعت نمایند . خیلی مُتَرَصّد و مشتاق حصول بشاراتم که بشنوم , احبّاء مجسمه خلوص و صداقت و محبّت و دوستی و روح و ریحانند . آیا بدین وسیله احبّاء قلب مرا مسرور نمی دارند ؟ آیا آرزوی قلب مرا متحقّق نمی سازند ؟ آیا به میل من رفتار نمی نمایند ؟ آیا اشواق قلبیه مرا به موقع اجرا نمی گذارند ؟ آیا به ندای من گوش نمی دهند ؟ من منتظرم و به کمال صبر منتظرم .

یادداشت‌هایی درباره حضرت عبداله‌بهاء جلد ۲ ص ۹۸۲

یکی از عمیق ترین آمال حیات لوا این بود که روزی به او اجازه داده شود ، ولو در مسافتی بسیار کوتاه ، جای پاهای هیکل اطهر را دنبال نماید . داستانی تکان دهنده در یادداشت های زائرین بازگو شده است که از روزی سخن می گوید که لوا با حضرت عبدالبهاء و برخی از یاران در روی ماسه های سفید رنگ دریای نزدیک عکا قدم می زدند گو اینکه ما نتوانستیم اصل آن را بیاییم تا مدلل و ثابت گردد .

گفته می شود که لوا ناگهان متوجّه جای پای طلعت میثاق روی ماسه های نرم شد . او یک یا دو قدم پشت سر ایشان حرکت می کرد . کاملاً بی مقدمه و خود پشت سر حضرت عبدالبهاء قدم برداشت و با گذاشتن پایش در جای پای ایشان شروع کرد به دنبال کردن جای پای حضرتشان . شاید این افسانه باشد ، همانطور که لوا بنفسها در زمان خودش به افسانه ای بدل گردید ، و سوا کردن حقیقت از افسانه دشوار است ، لکن در آن ، درسی است که تمام ما می توانیم بیاموزیم ، اصل آن هر چه می خواهد باشد .

حضرت عبدالبهاء ، بدون اینکه به پشت سر بنگرند ، به تندی پرسیدند : " چه می کنی ؟ "

لوا شادمانه گفت : " جای پای شما را دنبال می کنم . "

حضرت عبدالبهاء مدّتی سکوت اختیار فرمودند . بعد با قوّت بیشتر تکرار کردند : " لوا ، داری چکار می کنی ؟ "

گفت : " دارم بر اثر اقدام شما قدم بر می دارم ، مولای محبوب من . "

حضرت عبدالبهاء بدون ادای کلمه ای ، گام های بلند برداشتند . گفته می شود لوا وقتی که بیهودگی مطلق و گستاخی چنین اسباب و آلت ضعیفی چون خویشتن را که جسارت کند آرزوی قدم برداشتن در جای پای " سرالله " را نماید ، دریافت ، احساس سردی بیش از حد نمود . ناگهان لوا درد عذاب دهنده ای را در قوزک پایش احساس کرد . به پایین نگریست . عقبی او را نیش زده بود . فریاد زد ، ولی هیکل اطهر نه برگشتند و نه قدم های بلندشان را سست کردند . لوا با نهایت دشواری به قدم برداشتن ادامه داد . قوزک پایش بسرعت متورم می شد . درد تشدید می

شد . ولی او دندانها را بهم می فشرد و خود را مجبور به ادامه راه می نمود . وقتی که درد و عذاب تقریباً غیر قابل تحمل گردیده بود ، حضرت عبدالبهاء روی برگردانده باز گشتند به او فرمودند :

"این یعنی قدم برداشتن در جای پای من ." حضرت عبدالبهاء به آرامی با دست سرش را لمس فرمودند . چشمان لوا آکنده از اشک بود . او درس را دریافت . طلعت میثاق برگشتند و راه خود را ادامه دادند . لوا لنگ لنگان با منتهای سعی خود دنبال ایشان حرکت کرد همانطور که سعی می کرد پا به پای مولای محبوبش حرکت کند ، احساس کرد درد اندک اندک از بین می رود .

شعله صص ۶۱ و ۶۲

۱۶. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا له الفداء

"چندی است بیمارم و از زندگانی این جهان بیزارم و سیر در جهان دیگر آرزو دارم . اگر ترک این آشیان نمودم و به جهان ملکوت شتافتم . فراموش مکن ، خاموش منشین ، آرام معجو ، وصایای من به خاطر آر ، پند گوش کن ، کاری کن که در جهان ملکوت جلوه نمایی و رخ به فیض بهاء و نور میثاق بیارایی . جلوه جسمانی دمی است و دریای سرور این خاکدان فانی شبنمی . همت بلند نما و به دمی و شبنمی قناعت منما . ترا فراموش ننمایم ، نه در این جهان و نه در جهان دیگر ."

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۵ ص ۲۱۰

پس از صعود حضرت عبدالبهاء تقریباً در ساعت یک صبح ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ وقایعی در شهر حيفا روی داد که بیش از هر امر دیگری از میزان پیروزی حضرت عبدالبهاء در مرکز جهانی بهائی حکایت می کند. یک روز پس از صعود و جمعیتی مرکب از هزاران نفر از هر نژاد و مذهب با غم و ماتمی که شهر هرگز ندیده بود، در عقب عرش مبارک از کوه کرمل بالا می رفتند و نمایندگان دولت انگلیس و دیپلمات ها و رؤسای جمیع فرقه های مذهبی در منطقه در صف جلوی مشایعت کنندگان بودند و برخی از ایشان در مراسم روحانی در مقام حضرت اعلی شرکت نمودند. چنین جمع متحد و غیر مقیدی که در تشییع جنازه گرد آمدند، ناگهان عموم را آگاه کرد که نفس مقدسی را از دست داده اند که در آن سرزمین پر از اختلاف و خشم و ستیز، مظهر اتحاد و اتفاق و نمونه محبت و وحدت بود و بر هر بیننده ای حقیقت وحدت عالم انسانی را که حضرت عبدالبهاء بدون احساس خستگی اعلان فرمود به اثبات می رسانید.

با درگذشت حضرت عبدالبهاء عصر رسولی امر بهائی خاتمه یافت. در همان شبی که حضرت باب به ملاحسین اظهار امر فرمود حضرت عبدالبهاء متولد شد. حال پس از ۷۷ سال به اراده الهی حیاتش به آخر رسید و پایان عصر رسولی که حضرت ولی امرالله درباره اش فرموده اند: "عصری بود که هیچ فتح و ظفری در حال و آینده هر چند درخشنده و تابناک باشد با شکوه و جلالش برابری نتواند کرد"، فرا رسید. هزاران هزار سال در آینده خواهد گذشت که قوای مکنونه ای که این قوه خلاق در وجدان انسان آفریده، به تدریج پدیدار شود. هر کس که در این مقطع از تاریخ تمدن بشری مطالعه نماید هیکل تابان عبدالبهاء را که در تاریخ شش هزار سال پیشین نظیر نداشته و درخشنده و تابان خواهد دید. حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء را "سراالله" خواندند و آن هیکل قدسی را حضرت ولی امرالله به "مرکز و محور" میثاق حضرت بهاءالله و "مثل اعلای" تعالیم ظهور الهی در عصر بلوغ بشری و "سرچشمه وحدت عالم انسانی" ملقب ساختند. ادیان الهی در گذشته ایام اگر چه هر یک مادر سیستمهای بزرگ دینی در تاریخ بشری بوده اند، ولی هرگز شبیه حضرت عبدالبهاء را نداشته اند و تمامشان به منزله مراحل

بودند که بشر را برای دوره بلوغ خویش آماده می ساختند . حضرت عبدالبهاء عالی ترین مخلوق کلمه حضرت بهاءالله و کسی بود که کلیه امور در نزدش آسان می نمود...

حضرت عبدالبهاء رسالت خویش را در زندان دستگاه دولتی ظالم و جاهل آغاز کرد و با خیانت برادران بی وفایش که آرزوی مرگش را می کردند , روبرو شد . با همه آن مشکلات , یگه و تنها از بهائیان ایران جامعه ای ساخت که به ترقیات اجتماعی درخشانی نائل گشتند . در شرق , امر الهی را بگسترد و در غرب , جامعه هائی از مؤمنان فداکار خلق فرمود و به طرح نقشه ای برای توسعه امر بهائی در سراسر عالم پرداخت . احترام و تمجید اصحاب فکر و اندیشه را که با او مرتبط بودند به خود جلب کرد ... در کوه کرمل با مشکلات فراوان مقام حضرت باب را بنا نمود و بقایای جسد مبارکش را در آن نهاد و این بنا کانون مساعی و مجهوداتی خواهد شد که به تدریج حیات انسان را در این کره خاکی نظم و نسقی جدید بخشد .

حیات حضرت عبدالبهاء پیش آشنا و بیگانه در هر جلوه ای از مظاهر حیات انسانی سر مشق و مثالی جاودانی بود و همان خصائلی را دارا بود که عرفا و فلاسفه و شعراء در همه اعصار به عنوان نهایت کمال انسان ستوده و آرزویش را می کردند ...

قرن انوار صفحات ۳۱ تا ۳۴

۱۱. یادداشتهای ادوارد براون درباره حضرت عبدالبهاء

پروفسور ادوارد براون که بدواً حضرت عبدالبهاء را در سال ۱۸۹۰ ملاقات کرده بود و بعداً ایشان را بخوبی می شناخت چنین می نویسد:

ندرتاً شخصی را دیده ام که زیارتش به این اندازه در من تاثیر نماید رجلی بلند قامت و خوش بنیه ، دارای اندامی موزون و محکم ، قامتی چون سرو روان کشیده و خرامان ، مولوی سفیدی بر سر دارد و لباده سفیدی در بر ، گیسوان مشکی بر دوش افشانده ، از پیشانی بلند و نیرومندش آثار کمال عقل و ذكاء و اراد محکم خلل ناپذیر پدیدار دارای چشمانی حاد و جاذب و در عین حال فتان و دلربا . اینست اولین اثری که در ذهن نگارنده از ملاقات حضرت عباس افندی یا سرکار آقا ، لقبی که بایان حضرتش را می نامند باقی مانده . جلسات متوالی درك حضور حضرت عباس افندی و مکالمه در حضور مبارکش بر اثرات دیدار که از روز اول نگارنده را مجذوب و بی قرار ساخته بود افزود . هر جلسه ای از نو نطقی فصیح نمودن و بلا تأمل بیانی جدید و برهانی بلیغ عطا کردن و با کمال قدرت و مهارت هر موضوع را وصف و تمثیل نمودن و تا این اندازه در کتب مقدسه عبرانیان ، مسیحیان و مسلمین علم و احاطه داشتن به نظر من از نوادر و غرائب امور است که حتی در بین خود ایرانیان هم که هم نژاد آن حضرت هستند و بر لطائف و دقائق امور واقف و آگاهند یافت نشود . این اوصاف که با وقار و عظمت و لطف و مهربانی حضرت عباس افندی آمیخته بود مرا دچار شگفتی و تعجب نمود . مبهوت و متحیر ماندم که تا چه اندازه آن حضرت نه تنها در دایره پیروان پدر بزرگوارش بلکه در خارج آن محیط و جمیع نفوس نفوذ و احترام دارد . هر کس که حضرت عباس افندی را زیارت نموده ممکن نیست بتواند نسبت به عظمت و اقتدار آن حضرت شک و ریبی نماید .

دیانت بهایی آیین فراگیر جهانی - صص ۷۳ و ۷۴

آخرین شبی که به حضور مبارک مشرف شدیم ، شب عروسی آقا خسرو بود . وجود مبارک حمام تشریف برده بودند و به مجلس تشریف آوردند . بیانات در خصوص تهمت های ناقضین و حبس مبارک می فرمودند که " ملاحظه کنید مقام اعلیٰ عنقریب با چراغ الکتریک روشن می شود ولی قصر خاموش است . ببینید چقدر برمن سخت می گذرد . من مایلیم که شبها روشنی قصر تمام جلگه عکا را منور کند . اگر هم بخواهم حضرات را بیرون کنم ، خیلی آسان است ولی راضی نمی شوم ... " فردا صبح روحی افندی گفتند که وجود مبارک دیشب سرما خورده اند و از این جهت بیرون تشریف نیاوردند . خیلی متأثر شدیم ولی امیدوار بودیم که بزودی رفع کسالت بشود . آن روز تب مبارک زیاد شد . به سی و نه و نیم رسید . دکتر یوفی نبود ؛ از این جهت دکتر حبیب قطان آمد . روز بعد یعنی یکشنبه تب مبارک پائین آمد و درجه حرارت عادی شد و حتی قدری ضعیف هم بود ... همه مسرور بودیم که بحمدلله بزودی در مدت دو روز رفع کسالت از وجود اطهر گردیده ، با نهایت سرور خوابیدیم با امید اینکه فردا مشرف می شویم ولی اراده مبارکش غیر از این بود . ساعت دو بعد از نصف شب درب منزل آقا میرزا حسین را به شدت زدند . توفیق افندی که با بنده در همان اطاق می خوابید ، بیدار شده و سؤال کردند چه خبر است . جواب داده شد که سرکار آقا غش کرده اند . فوری مرا بیدار کردند . قلم از شرح بیان حالت روحی که برایم در آن دقیقه دست داد عاجز است . احساس کردم که قلبم می خواهد بایستد و تمام اعصابم به رعشه افتاد و چون قدری آرام شدم بلند شدم ، لباس پوشیدم رو به بیت مبارک رفتم به امید اینکه نوید بهبودی هیکل مبارک را بشنوم . نزدیک خانه آقا میرزا عنایت الله صدای گریه و زاری را شنیده و بی اختیار به گریه افتادم . دیگر لازم به سؤال نبود . معلوم بود که صعود واقع شده است . داخل بیت مبارک شدیم . قیامتی بود که به تصور نمی آید . مسافری و مجاورین سر برهنه به روی زمین افتاده گریه و زاری می کردند . پس از چند دقیقه به اطاق مبارک رفته ، روی محبوب را برای دفعه اخیر زیارت نمودم . احبّا هم آمدند . شرح و بیان این دقیقه هم خارج از وصف است ... همه خون می گرییدیم و از شدت تأثر ، مثل انسان سرکنده به این طرف و آن طرف می افتادیم .

شرح صعود این است : دقایقی قبل از صعود حال مبارک خوب بوده ؛ ابدأ تب یا آثاری به هیچوجه نبوده . به اصرار اهل حرم یک فنجان شیر میل می فرمایند . بگفتاً می فرمایند : " قلبم گرفت " و سر روی متکا می گذارند و از این عالم فانی به ملکوت ابهی صعود می فرمایند . فوراً دکتر کروک می آید و تب و نبض را فحص می کند و سعی می کند بواسطه دارو کاری بکند ؛ ولی می بیند بی فایده است . به دعا می ایستد . چند دقیقه بعد دکتر یوفی و دکتر حبیب می آیند و آنها هم می گویند هیکل ظاهری مبارک حیات ندارد . چنانچه دکتر کروک می گفت وجود مبارک در صعود ابدأ احساس درد یا زحمت نفرموده اند ؛ فقط پنج شش ثانیه طول کشیده است . علت ظاهری هم چنانچه از دکتر حبیب پرسیدم قلب بواسطه کار زیاد کم کم از کار افتاده ، می ایستد ... فردا در تمام روز آمد و رفت اغیار مثل سیل بود . خواستند جسد مطهر را همان روز عصر بلند کنند ولی ممکن نبود که همان روز تمام وسایل مهیا بشود . زیرا اوراق دعوت به همه نمی رسید . از این جهت قرار دادند که فردای آن روز یعنی سه شنبه ساعت ۹ حرکت شود ... صبح سه شنبه قیامت بود . اهل حیفای بیرون آمده بودند . کوچه بیت مبارک سوزن انداز نبود . صفوف پلیس در دو طرف نظام ایستاده بودند . اعیان شهر و رؤسای ادارات حکومتی حاضر شدند ... دامادهای مبارک عرش مطهر را بلند نمودند . دم در احبّا و مسلمین زیر تابوت رفتند . صدای گریه و زاری به اوج می رسید . مندوب و حاکم و مفتی شیخ اسعد و سایر محترمین در نهایت خشوع در عقب راه می رفتند . در صورتیکه تمام کروسه های حیفای اجاره کرده بودند احدی سوار کروسه نشد . همه پیاده از راه بزرگ در عقب عرش مبارک به سوی مقام اعلی حرکت کردند ... عرش مطهر را عصر در مقام اعلی ودیعه گذاردند تا معلوم شود که در وصیت مبارکه چه امری می فرمایند . شرح این هم آن است که وقتی که زمین مقام اعلی را ابتیاع فرمودند آب انباری در زمین بوده که می خواستند خراب کنند . (حضرت عبدالبهاء) می فرمایند خراب نکنید . وسط آب انبار تیغه می کشند و این دو اطاق می شود . ۱

قسمتی از آن را برای استقرار عرش مبارک حضرت اعلی اختصاص داده و پس از گذاشتن صندوق اطراف آن را مسدود نمودند و قسمت دیگر را ساخته و پرداخته نموده و سقف آن در کف اطاق پوشیده شده و مستور بود . در

موقع صعود , عائله مبارک برای تعیین محل آرامگاه و مرقد مبارک متحیر بودند . حضرت ورقه علیا آن اطاق را بهترین محل برای استقرار عرش مبارک انتخاب فرمودند . ۲

مآخذ : ۱ - قسمتی از نامه پسر میرزا محمد باقر خان شیرازی به نقل از کتاب یادداشتهائی از حضرت عبدالبهاء ج ۲ صص ۵۹۷ - ۵۹۲ (با اندکی دخل و تصرف) - ۲ حضرت عبدالبهاء ص ۳۵۳

۱۸. زیارتنامه مبارک

هوالبهی

الهی الهی اِنِّی اَبْسُطُ اِلَیْکَ اَکْفُ التَّضَرُّعِ وَ التَّئِبُلِ وَ الْاِیْتِهَالِ وَ اُعْفِرْ وَجْهَی بِتُرَابِ عَتَبَةِ تَقَدَّسَتْ عَنْ اِدْرَاکِ اَهْلِ الْحَقَائِقِ وَ النُّعُوتِ مِنْ اُولٰی الْاَلْبَابِ اَنْ تَنْظُرَ اِلٰی عَبْدِکَ الْخَاضِعِ الْخَاشِعِ بَابِ اَحَدِیَّتِکَ بِلَحَظَاتِ اَعِیْنِ رَحْمَانِیَّتِکَ وَ تَغْمُرُهُ فِی بَحَارِ رَحْمَةٍ صَمَدَانِیَّتِکَ . اَی رَبِّ اِنَّهُ عَبْدُکَ الْبَائِسُ الْفَقِیْرُ وَ رَقِیْقُکَ السَّائِلُ الْمُتَضَرِّعُ الْاَسِیْرُ مُبْتَهِلٌ اِلَیْکَ مُتَوَكِّلٌ عَلَیْکَ مُتَضَرِّعٌ بَیْنَ یَدَیْکَ , یُنَادِیْکَ وَ یُنَاجِیْکَ وَ یَقُولُ : رَبِّ اَیْدِنِیْ عَلٰی خِدْمَةِ اَحِبَّائِکَ وَ قَوِّنِیْ عَلٰی عُبُودِیَّهِ حَضْرَتِ اَحَدِیَّتِکَ وَ نَوِّرْ جَبِیْنِیْ بِاَنْوَارِ التَّعَبُّدِ فِی سَاحَةِ قُدْسِکَ وَ التَّئِبُلِ اِلٰی مَلَكُوتِ عَظَمَتِکَ وَ حَقِّقْنِیْ بِالْفَنَاءِ فِی فَنَاءِ بَابِ الْاَوْهَیَّتِکَ وَ اَعْنِیْ عَلٰی الْمُوَاطِئَةِ عَلٰی الْاِنْعِدَامِ فِی رَحْبَةِ رُبُوبِیَّتِکَ . اَی رَبِّ اسْقِنِیْ کَاسَ الْفَنَاءِ وَ الْبِسْنِیْ ثَوْبَ الْفَنَاءِ وَ اغْرِقْنِیْ فِی بَحْرِ الْفَنَاءِ وَ اجْعَلْنِیْ غُبَاراً فِی مَمَرِ الْاَحْبَاءِ وَ اجْعَلْنِیْ فِدَاءً لِّلْاَرْضِ الَّتِیْ وَطَّئْتُهَا اَقْدَامُ الْاَصْفِیَاءِ فِی سَبِیْلِکَ يَا رَبِّ الْعِزَّةِ وَ الْعُلٰی . اِنَّکَ اَنْتَ الْکَرِیْمُ الْمُتَعَالِ . هَذَا مَا یُنَادِیْکَ بِهْ ذَلِکَ الْعَبْدُ فِی الْبُکُورِ وَ الْاَصَالِ . اَی رَبِّ حَقِّقْ اَمَالَهُ وَ نَوِّرْ اَسْرَارَهُ وَ اَشْرَحْ صَدْرَهُ وَ اَوْقِدْ مِصْبَاحَهُ فِی خِدْمَةِ اَمْرِکَ وَ عِبَادِکَ . اِنَّکَ اَنْتَ الْکَرِیْمُ الرَّحِیْمُ الْوَهَّابُ وَ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الرَّثُوْفُ الرَّحْمَنُ .

ع ع

۱۹. مناجات خاتمه از آثار حضرت ولی عزیز امرالله

هو الله

ای مولای شفیق و حنون ، از ملکوت ابهات نظری به حال این پروردگان ید عنایت افکن و حزب مظلومت را قوت و شهرتی ده . آتش فرقت و حرقت بنشان و به ماءِ معین هدایتِ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ تسکین و تخفیف ده . قلوب پژمرده دوستان را به بشارتی جدید مشعوف کن و بنیان مجید امرت را در آن اقلیم مقدّس ، استوار و مرتفع فرما . هر مشکلی را به ید قدرتت رفع کن و وحشت و اضطراب را به آسایش دل و جان تبدیل ده . آشفته‌گان رویت را به تحقق آمال تسلیت بخش و این آوارگان مستمند را در کهف حراست و حمایت ، محفوظ دار . بندهٔ آستانش شوقی .

مجموعه مناجات حضرت ولی امرالله ص ۳۳ , ۳۴